

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

یکشنبه ۲۵ اگست ۲۰۲۴

از منابع دیگر

دکان صوفی عشق‌ری!

سر بازار اگر دکان نمی کردم چه می کردم
پنجاه سال یا بیشتر از این شاعری در دل کابل این حرف را تکرار میکرد...
این حرف را به تکرار از هر کسی میشنیدیم
ظالم به روی دنیا ترس از خدا ندارد
با رهروی بگفتم اینراه کدام راه است
گفتا که راه عشقست هیچ انتها ندارد
در آخر جاده سنگ تراشی در بازار شور بازار کابل مردی باریک اندام با چهره نورانی و لنگی و
چپن در غرفه چوبی رنگ رو رفته و شکسته ای چهار زانو نشسته بود و چشم براه عابرین بود.
گاهی دوستانی که حرف دلش را میدانستند نزدش میامدند و مینشستند و گاهی مشتری های همیشه
گی او پیشش میامدند و پوری های تاب خورده کوچک کاغذی را از تکرری پیشرویش از نسوار های
یک روپیه کابلی پر کرده و به مشتری هایش میداد.
عشق اگر در کار بار این جهانم میگذاشت
کره مهتاب رفتن پیش من نصور بود
دکان او خالی بود و بیشترین مال دکانش اسباب کار آمد زندگی شبا روزی او بود.
اجناس دیگری اگر نیست عشق‌ری
خاشاک و خاک بر دهن این دکان بریز
یا
جز درد و داغ نیست به دکان عشق‌ری
جنس نشاط میطلبی پیش تر برو...

صوفی عشق‌ری که امروز نامش جز از افتخارات ادبیات ماست در این دکان کوچکش صحافی هم می‌کرد.

سر و کار عشق‌ری پس از این با کتاب هائی بود که شیرازه آن‌ها از هم گسسته بود. داستان شاعر کاغذ پاره‌ها را پیوند می‌کرد، مگر روز گارش همان رنگ غریبانه بخور نمیر تا آخر ماند.

افتاده عشق‌ری را بالای خاک دیدم

گفتم به این ادیبی یک بوریا ندارد

عشق‌ری تا پایان عمر مجرد ماند و پناهگاه و غم غلط‌خانه او تنها همان دکان غریبانه اش بود.

شخصی که بینوا شد خانه بدوش گردد

در هر کجا که باشد بیچاره جا ندارد

عاشقانه‌ها و عارفانه‌های عشق‌ری منحصر به فرد اوست.

بی گفتگو به کلبه ام ای آشنا بیا

بیگانه نیستی که بگویم بیا بیا

در زندگی نیامدی روزی به پرسش‌م

مردم کنون به فاتحه بهر خدا بیا

یک موزیان به شوکت حسنت نمی‌رسد

روزی سوی شکسته دلی بینوا بیا

استاد بیتاب روزی به قاری عبدالله خان گفته بود که اگر اشعار عشق‌ری را از نگاه عروض باز بینی

کنیم کلامش بهتر از این هم میتواند شود!

قاری عبدالله به استاد بیتاب گفت بود هرگز شعر عشق‌ری را دست نزنید از هر شعر عشق‌ری درد

دل او بلند است که ما از آن نمیدانیم، بمان شعر عشق‌ری از عشق‌ری باشد.